

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو  
برگردان از: خ. طه‌وری  
۲۵ اگست ۲۰۱۹

## وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند... بخش ۷ و ۸



### ۷. دژ غرب، سرکوب زنان و «برده‌داری نوین»

ایالات متحده آمریکا برای ویرانی و یا بی‌ثبات کردن کشورهای نامبرده همیشه از همدستی و همکاری یک و یا چند کشور عربی برخوردار بود که هر یک از آنها می‌توانستند از یک همپیمان فرمانبردار و مطیع بسادگی به یک دشمن و یا هدف جدیدی برای ایجاد یک ائتلاف سیاسی-نظامی جدید تبدیل شوند. در چارچوب این دیپلماسی هندسی متغیر، دو نقطه ثابت وجود داشت: یکی رابطه بسیار نزدیک و غیرقابل تفکیک با اسرائیل (ذینفع عمده بالکانیزاسیون خاورمیانه) و دیگری اتحاد باثبات و پیوسته با شاهنشینان خلیج فارس.

آخری را مورد بررسی قرار دهیم. دژ مستحکم غرب (به ویژه ایالات متحده) در این منطقه که از نظر سیاست‌های عملی بسیار مهم محسوب می‌شود، مرکب از یک سلسله کشورهایی است که مبین نفرت‌انگیزی و ظلم بی‌پایانی هستند که «برده‌داری نوین» نام گرفته. تاریخ سرمایه‌داری با سه موج عظیم از کوچاندن اجباری و یا مهاجرت برای پیدا کردن کار روبه‌رو بود: اولین موج، تجارت با سیاه‌پوستان یعنی انتقال بردگان از افریقا بود. در موج دوم که در قرن ۱۹ و به دنبال لغو برده‌داری واقعی پدید آمد که بازیگران اصلی آن «باربر»های هندی و چینی جایگزین بردگان شدند. از لحاظ نظری آنها خدمه‌های پیمانی بودند ولی وضعیت واقعی آنان به این دلیل که تمديد قرارداد آنان به لطف و

کرامت ارباب بستگی داشت، تفاوت چندانی با وضعیت بردگان نداشت. تصادفی نبود که آن‌ها از بزرگترین مستعمرات انگلیس و پرجمعیت‌ترین کشور جهان که به تازگی پس از یک حمله استعماری به قعر یأس و ناامیدی رانده شده بود، می‌آمدند.

موج سوم به عنوان پیش‌شرط دارای دو روند متفاوت بود، که یکدیگر را نفی می‌کردند: از یک طرف وقایع متغیر انقلاب ضداستعماری و از طرف دیگر شکست سوسیالیسم در شرق اروپا. کشورهایی که در زمینه سیاسی هنوز به ثبات نرسیده بودند و یا این ثبات را به دنبال تهاجم نوکلنالیستی از دست داده و نتوانسته بودند عقب‌ماندگی خویش را در زمینه‌های اقتصادی جبران کنند با موج عظیمی از مهاجرین و آوارگان روبه‌رو شدند. جهانی‌شدن نئولیبرالی جابه‌جایی توده‌ای عظیمی از نیروی کار را، که به کالائی چون کالاهای دیگر تبدیل شده بود، در سطح جهان به همراه داشت. زیر این شرایط «استبداد» در کارخانه‌ها و یا عام‌تر بگوئیم در محل کار که مارکس در کتاب مانیفست حزب کمونیست از آن سخن می‌گوید، اشکال رادیکالی به خود می‌گرفت و نهایتاً نه فقط بر نیروی کار اعمال، بلکه فرد مهاجر را نیز شامل می‌شد.

درک این مطلب که چرا «برده‌داری نوین» در کشورهای خلیج فارس مکان مناسبی یافته، بسیار ساده است. انبوه دال‌های نفتی و در نتیجه سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی ناشی از آن باید الزاماً کشش و جذبیه زیادی برای مهاجران فقیر و فقیرتر از کشورهای مختلف جهان داشته باشد. ولی اربابانی که باید آن‌ها را به کار بگمارند از اعضای اشراف‌زادگان موروثی هستند که همیشه عادت به اعمال قدرت استبدادی بر خدمتکاران خویش داشته و آن‌ها را متعلق به یک کاست موروثی و یا نژاد پست‌تر می‌دانسته‌اند. از این‌رو کسانی که از مناطق دورتری آمده و از نظر زبان و فرهنگ و مذهب متفاوت بودند (در سطح اجتماعی و همین‌طور نژادی-فرهنگی) دوبرابر «غریبه» محسوب می‌شدند. و این‌طور شد که کشورهای شورای همکاری خلیج منشکل از عربستان سعودی و بحرین و امارات متحده و کویت و عمان و قطر و به طور کل غنی‌ترین کشورهای خلیج فارس به کشورهایی تبدیل شده‌اند که در آنجا «برده‌داری نوین» به شکل بسیار خطرناکی گرایش به تحول به سوی برده‌داری کلاسیک به خود گرفته است.

شقاوت دوچندان این وضع نیز ناشی از آن است که برده‌داری حاکم فراسوی اهداف تولید برای تحمیل و ارضای اراده حاکمیت یک کاست موروثی و یا نوعی «نژاد برتر» در همه سطوح است. تحقیقات قدیمی و جدید بسیار گویا است: «خدمه مهاجر از بالکن به زمین پرتاب می‌شدند، و یا به آتش کشیده می‌شدند و یا کور می‌شدند و یا زیر کتک جان می‌سپردند.»

و شاید شرایط برای «کلفت و نوکر» حتی غم‌انگیزتر بود:

«ضبط پاسپورت به محض ورود، عدم وجود مطلق امکان برای تغییر محل کار بدون اجازه کارفرما، ساعات کار بسیار نامناسب بدون داشتن وقت استراحت در هفته.» و تمام این‌ها برای درآمدی بسیار ناچیز که از طرف ارباب گه‌گاه برای مدت نامعلومی پرداخت نمی‌شد و آن‌هم در کشورهایی که برخی از آن‌ها دارای بالاترین تولید ناخالص داخلی در جهان هستند (...). زن ارباب آن‌ها را کتک می‌زد و ارباب به آن‌ها تجاوز می‌کرد. آن‌ها مجبور بودند زیر پله‌ها، در زیرزمین و یا در گاراژ بخوابند و مجبور بودند هر نوع خشونت از کتک تا سوزاندن پوست با آتش سیگار و یا روغن داغ و حتی قطع عضو را تحمل کنند.

«توکویل» مشاهده کرده بود که یک مانع «نژادی» و یا کاستی از ایجاد «همدردی عمومی» که شامل حال اعضای

کاست و یا «نژاد» پست‌تر شود، جلوگیری می‌کند. (Losurdo, 2007, kap. 2.8)

تصادفی نیست که کشورهای نامبرده درست همان کشورهایی هستند که هرگز از انقلاب‌های ضداستعماری (و ضدفئودالی) متأثر نشده بودند و از همین‌رو دژ مستحکم غرب در خاورمیانه اند. شورای همکاری خلیج در سال ۱۹۸۱ به ابتکار ایالات متحده آمریکا تأسیس شد: تقریباً ۲ سال قبل از آن رژیم شاه در ایران سرنگون شده بود؛ انقلاب ضداستعماری با منشای اسلامی-شیعه در چارچوب رقابت بسیار شدید به راه انقلاب ضداستعماری با گرایش لائیک (که در برخی از کشورهای عربی پیروز شده بود) ادامه داد. واشنگتن برای مقابله با خطر، از یک سو عراق را تشویق به حمله به ایران کرد و از طرف دیگر تأسیس شورای همکاری خلیج را به جریان انداخت که در سال ۱۹۹۱ در جنگ علیه عراق و ۲۰ سال بعد در جنگ علیه لیبیا و سوریه قرار بود سهم باشد.

این دژ مستحکم غرب در خاورمیانه علاوه بر «برده‌داری نوین» به خاطر سرکوب زنان که در آنجا فاقد حقوق اولیه هستند، برجسته می‌شود.

### **بازگشت «زنان کامده» و برده‌داری جنسی**

به ویژه در اینجا شکوفائی بربریت نوکلنالیستی کنونی هویدا می‌گردد. در خاورمیانه انقلاب‌های ضداستعماری پیشرفت‌های بارزی در رابطه با آزادی زنان به همراه داشتند، هر چند در چارچوب یک جامعه مدنی که در آن کماکان عادت‌ها و سنن پدرسالاری و مردسالاری هنوز حاکم بود و هرچه این آداب و سنن به وسیله مذاهب با قدمت چندین و چند قرن بیش‌تر مقدس شمرده شده باشد، مقاوم‌تر خواهد بود. و همین فرهنگ و محیط بود که غرب به آن تکیه کرد تا مجدداً سلطه خود را بر منطقه‌ای که در گذشته در اختیار داشت، بازیابد که نتایج آن ویرانگر بود:

در لیبیا «دادگاه قانون اساسی در طرابلس به نام قوانین اسلامی چندمتری را جایز شمرد.» این گام یک چرخش غیرمترقبه نبود. در سخنرانی «روز پیروزی» که روز ۲۸ اکتوبر ۲۰۱۱ انجام داد، رهبر منصوب شده از طرف نیروی هوایی ناتو و شبه نظامیانی که با پول کشورهای خلیج تأمین شده بودند، اعلام کرد که در «لیبیای نوین» هر مردی باید حق داشته باشد که مطابق با روح قرآن با ۴ زن ازدواج کند.» و علاوه بر این:

«به گفته او این یکی از آن اقداماتی بود که باید برای همیشه وصیت قذافی دیکتاتور را از بین می‌برد. او (قذافی) در فاز اول حکومت ۴۰ ساله خود که بیش‌تر گرایش سوسیالیستی و «ناصریستی» داشت کوشش کرد برخی تحولات مثبت در وضعیت زنان را محقق سازد، به این‌صورت که آنان را به شدت در دنیای کار سهم کرد و همین‌طور تا آنجا که در یک جامعه قبیله‌ئی مثل لیبیا مقدر بود چندمتری را محدود کرد.»

سوسیالیسم؟ ناصریسم؟ این‌ها بدترین و تنفرانگیزترین چیزها در چشم نولیبرال‌ها و نواستعمارگران غربی است؛ و از این طریق نواستعمار در عین حال یک ضدانقلاب زن‌ستیز است.

زنان در بین توده مهاجران به ویژه با رنج و عذاب شدیدی روبه‌رو هستند و اغلب با این سرنوشت روبه‌روند که به عنوان «سوگلی» فروخته شوند. ببینیم در اردن چه می‌گذرد: «تعداد زیادی تاکسی آماده شده بود. آن‌ها در فرودگاه و یا در مقابل هتل‌های ۵ ستاره در انتظار مردان ثروتمند از عربستان و یا کشورهای خلیج بودند. معلوم بود که آن‌ها چه می‌خواهند.» دختران و زنان سوری به خاطر زیبایی‌شان و چیزهای دیگر بسیار محبوبند:

«قیمت آن‌ها بسیار نازل است. خانواده‌ها دختران ۱۵ و یا ۱۶ ساله خود را به قیمت‌هایی بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ یورو در اختیار آنان می‌نهند که برای تجار و بازرگانان خلیج مبلغ بسیار ناچیزی است. آن‌ها معمولاً بیش از این‌ها می‌پرداختند. یک شب در آغوش یک فاحشه اوکرائینی در هتلی در دوی می‌تواند دوبرابر این مبلغ خرج داشته باشد.»

و از این طریق اعضای فاسد و انگلی اشراف در کشورهای خلیج که به لطف و حمایت غرب بر اورنگ قدرت نشسته اند از سیاست بی‌ثبات کردن که در سوریه دنبال می‌کنند، دوجانبه بهره‌مند می‌شوند: از یک طرف یک رژیم لائیک و در نتیجه کافر را که آزادی زنان را تقویت می‌کند، تضعیف می‌کنند و از طرف دیگر این زنان و دختران و کودکان بسیار زیبا را به ثمن بخش صاحب می‌شوند. طبیعی است که این زنان در مناطق تسخیر شده و زیر کنترل «شورشیان» در سوریه، مجدداً مجبور به رعایت آداب و سنن کهنه خواهند بود: آن‌ها باید جسم خود را کاملاً بپوشانند و به انزوا و بردگی خانگی گردن نهند؛ «زناکاران» سنگسار می‌شوند.

ولی تراژیدی زنان در خاورمیانه هنوز به نقطه اوج خود نرسیده. امروز همگی از «تجاوز به عنف سیستماتیک» که در لیبیا (که به «همت» نیروهای ناتو «آزاد شده») صورت می‌گیرد، اطلاع پیدا کرده ایم. شروع و تشدید بحران در سوریه واقعیت هولناک «جهاد زنان» را پدید آورد که در اینجا مطابق با گزارش‌های مطبوعات معتبر غربی معرفی خواهد شد.

ملهم از اعتقاد به مرجع‌های مذهبی و واعظین اصولگرا عمدتاً «روسپیان خردسال» و «دختران نابالغ تونس» که به خانواده‌های فقیر تعلق داشتند و اغلب سواد خواندن و نوشتن نداشتند، مخفیانه به سوریه رفتند تا خود را در اختیار مبارزان اسلامی قرار دهند و در بین جنگ‌ها کام آنان را شیرین کنند تا از آن طریق ورود خود به بهشت را تضمین کنند. کار «برندگان تونس» بسیار سخت بود: «بسیاری از آنان با ۲۰ یا ۳۰ یا ۱۰۰ مجاهد رابطه جنسی داشتند.» برخی از آنان حامله شدند و به این صورت وضعیت تراژیک آنان تشدید شد: «در مناطق روستایی مغرب، در دهات جنوب تونس، مادری که شوهر نداشته باشد، فاحشه محسوب می‌گردد» و از این‌رو از طرف والدین خود رانده و تحقیر می‌گردد. ولی چه کسی مسؤول همه این چیزهاست؟ نه فقط اصولگرایی تونس؛ همین‌طور «شیوخ» عربستان سعودی (کشوری که از قبول هیچ هزینه‌ای برای تقویت و تجهیز شورشیان دریغ ندارد) زنان را به «جهاد» دعوت می‌کردند. و از طرف دیگر از کودکان و دختران نیز که مانند مبارزان از «طریق لیبیا و ترکیه» وارد سوریه شده بودند، خواسته می‌شد نیازهای جنسی مبارزان را ارضاء کنند. و «بنا بر گزارشی از ملل متحد منابع مالی از قطر» مخارج انتقال آنان را تأمین می‌کرد.

در کنار جنگجویان اسلامی که از گوشه و کنار جهان و همین‌طور از غرب آمده بودند تا رژیم سوریه را که طلایه‌دار یک فرآیند مهم در آزادی زنان بود، بی‌ثبات کنند و کوشش کنند تا سرنگون شود، دختران و زنان نیز شاهد عقب‌گرد کامل روند آزادسازی خود بودند. باید به «زنان کامده» کوریایی و چینی بیندیشیم که در طی روند جنگ جهانی دوم مجبور بودند به عنوان روسپی خود را در اختیار ارتش اشغالگر جاپان که نیاز به «تسلی» داشت، قرار دهند. در حالی که «زنان کامده» اصلی از طرف خلق خود با احساس هم‌دردی روبه‌رو می‌شدند، بازیگران اخیر و یا بهتر بگوئیم قربانیان «جهاد زنان» منفور محسوب شده و حتی از طرف خلق خود مطرود می‌شدند.

تردید نیست که غرب در این ننگ که از طرف واعظان و شخصیت‌های و الامقام عربستان سعودی تبلیغ و از طرف قطر حمایت مالی شد و با هم‌دستی ترکیه و «لیبیای نوین» میسر گردید، مقصر است. این‌ها کشورهایی هستند که از حمایت سیاسی و یا از تفاهم مثبت واشنگتن و بروکسل برخوردار هستند. ترکیه حتی عضو پیمان نظامی ناتو است و دولت آن «مرزهای خود را به سوریه بازگذاشته و به جنگجویان اسلام‌گرا اجازه می‌دهد از این طریق سلاح و پول و دیگر تدارکات لازم را به جبهه‌های جنگ وارد کنند.» (Arango, 2013) از جمله این «تدارکات» ظاهراً دختران و زنان جوانی محسوب می‌شوند که مختص فحشای مقدس و جنگی انتخاب شده اند.

اگر در این مورد «جهاد زنان» از نظر تئوریک جنبه «داوطلبی» داشت، در موارد دیگر ممکن بود بروشنی اعمال خشونت برای تحمیل بردگی جنسی را مشاهده کرد. به این مقاله روزنامه «کوریر د لا سررا» توجه کنید: «شبه‌نظامیان گردان‌های اسلامی در سوریه برای انتخاب زنان کرد دارای سیستم ویژه‌ای هستند. معمولاً این انتخاب در پست‌های کنترل صورت می‌گیرد. آن‌ها مسلسل به دست وارد اتوبوس‌های غیرنظامی می‌شوند و از راننده اتوبوس لیست مسافران را طلب می‌کنند و اسامی غیر عرب را انتخاب می‌کنند. وقتی که جوان‌ترین‌ها و زیباترین‌ها انتخاب شدند، باید از اتوبوس خارج شوند و بر زمین زانو زنند و سپس فرد مسلسل به دست با نهادن دست خود بر سر آن‌ها، آنان را «حلال» اعلام می‌کند که بنا بر آیات قرآن به حیوانی که طبق سنت ذبح شده باشد، اطلاق می‌گردد. از این طریق آن‌ها «مسلمان شده» و پاک می‌شوند که بعد آماده خواهند بود با شوالیه‌های جهاد مقدس از نظر جسمی ممزوج شوند. خشونت از طریق فرد یا گروه: دختران صیغه می‌شوند. آن‌ها چند ساعت و یا چند روز در اختیار مرد قرار می‌گیرند. برخی از آن‌ها به خانه‌های خود بازمی‌گردند و برخی دیگر در پایان به قتل می‌رسند (...). بنابر اظهارات Ipek Ezidxelo ۳۰ ساله و عضو فعال حزب اتحاد دمکراتیک سوریه (مهمترین جنبش مسلحانه در منطقه کردنشین سوریه)، افراطگرایان القاعده به ویژه افغان‌تبارها و چین‌ها و لیبیایی‌ها برای زنده به چنگ آوردن مبارزان کرد زن مسابقه می‌گذاشتند.

بیش از هر وقت موظفیم به «زنان کامده» ببندیشیم، بیش از هر وقت حقیقت در مورد قبح و شناعة بردگی جنسی آشکار می‌شود! و در اینجا نیز باز نقش غرب زیاد تعریفی نبود و علاقه چندان‌ی نداشت توجه انظار عمومی در جهان را به تراژیدی زنان کرد جلب کند و یا اصلاً بخواهد ورود تجاوزکاران جنسی از لیبیا (که به وسیله ناتو «آزاد» شده بود) را به سوریه متوقف کند

[تارنگاشت عدالت](#)